

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یک وقتی حرص و جوش زیاد می خوردیم بعد به خودم گفتم که این حرص و جوش ها را برای چه کسی داریم می خوریم؟! آن کسی که باید بفهمد می فهمد و آن کسی که نمی خواهد بفهمد من برای این حرص و جوش بخورم؟! آدم باید خیلی احمق باشد که بخواند برای کسی حرص و جوش بخورد که می گوید که من نمی خواهم بفهمم اصلاً تو چه می گویی؟! من می خواهم اصلاً خواب باشم!

خدا پیامرزد یک بنده خدایی راجع به دو نفر می گفت که - یکی شان امام جمعه است و یکی شان نبود، بعد حالا آن یکی فوت کرده و آن که امام جمعه است هنوز هست دوتا برادر بودند - فلانی خواب است و شخص خوابیده را می شود بیدار کرد آدم تکانش بدهد و با او حرف بزند اما فلانی خودش را به خواب می زند، برای آن دیگر نمی شود کاری کرد. وقتی کسی خودش را به خواب بزند آدم می آید

تکانش بدهد دوباره خورخور می‌کند! دوباره آدم
تکانش می‌دهد که بلند شو [اما خودش را به خواب
می‌زند]! برای او نمی‌شود کاری کرد. بعد گفتیم که
ما برای چه کسی حرص و جوش بخوریم؟! برای
کسی که خودش را دارد به خواب می‌زند؟! من به
یک بنده خدایی گفتم که بابا این حرف‌های من را در
گوش خر بگویی می‌فهمد! یعنی این قدر واضح
است جداً می‌گفتم، هان! می‌گفتم که بابا این حرف
من را به خر بگویی می‌فهمد و گوشش را تکان
می‌دهد که فهمیدم! دمش را می‌چرخاند یعنی
این قدر واضح است. اما اینها دودوتا را می‌گویند که
شش تا می‌شود! دودوتا چهارتا نیست شش تا است!

تلمیذ: پنج تا نگویند ...

استاد: نه می‌گویند که شصت تا است!! حالا
ارفاق می‌کنیم! گفتم که آخر بابا این مقدمه، این
صغری، این هم کبری و این هم نتیجه. اگر در صغری
اشکال داری بگو و اگر در کبری حرف داری بگو از
ضمّ این دو نتیجه این است می‌گویند که نه خیر نتیجه
آن است! حالا آدم با این وضعیت چه کار کند؟!
رهاش کن.

استاد: بله بله، آن آیه دیگر می گوید: ﴿وَمَا

أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ ^۲ و این

نشان می دهد که آدم باید کار خودش را بکند و پی

کارش برود. اگر گوش داد، داد و اگر گوش نداد،

نداد. طرف نمی خواهد گوش بدهد می گوید که

نمی خواهم دیگر آدم چه چیزی بگوید!؟

سال ها قبل، ده سال پیش طرف به من تلفن کرده

که آقا فلان آقا فلان. به او گفتم که شما در فلان

شهرستان هستید ماهی چند دفعه برای کار به طهران

می روی و برمی گردی؟! گفتم که من ماهی سه مرتبه

باید به طهران بروم. یک کارخانه ای بود که او

کارمندش بود باید به طرف طهران می رفت. گفتم که

این کار برای تو مهم تر بود که ماهی سه دفعه داری

به طهران می روی یا اینکه دنیا و آخرت مهم تر بود!؟

^۱ . سوره شعراء (۲۶) آیه ۳. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۴۱:

«نزدیک است که تو از شدت غصه و کثرت اندوهی که بر ایمان نیاوردن

اینها می خوری؛ جان خود را هلاک کنی!»

^۲ . سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۹۲:

«ای پیغمبر اکثر مردم مؤمن نیستند گرچه تو خود را برای هدایت آنان به

تعب اندازی و میل و حرص شدید به ایمان آنها داشته باشی.»

تو که در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه -
این حرف‌ها را به ما می‌زدی، آقا تو را پیش ما
فرستادند تو در آن زمان این را می‌گفتی و این
حرف‌ها را می‌گفتی این قدر آخرت ارزش
نداشت؟! من نمی‌گویم که ماهی سه دفعه قم بیا، در
عرض این یک سال یک دفعه قم آمدی با من حرف
بزنی؟! یک بار! همین تلفن زدن و سلام حال شما
خوبه و این حرف‌ها [کافی بود]؟! گفتم که این قدر
ارزش داشت؟! گفتم که یک سؤال دیگر از تو می‌کنم
اگر تو قم می‌دانستی که یکی اینجا هست که
می‌توانی یک شب به خدمتش بررسی ملاقات با ما
به اندازه یک شب خدمت یکی رسیدن ارزش
نداشت؟! که تو بلند شوی برداری ...؟! حالا بنده
یک الفاظ دیگری به کار بردم! اینجا حالا در حضور
حضرت عالی شرم حضور دارم!!

تلمیذ: شاید یک ضعیفه بود.

استاد: نه! مرد بود. گفتم که این قدر ارزش
نداشت؟! گفتم که حالا که این طور است پس در
همان [حالت] بمان و ماند و تا حالا هم همین طور
بر همان حال است! به هر حال گفتیم که حالا برای

چه کسی حرف بزنیم؟! برای چه کسی غصه
بخوریم؟! برای چه کسی کار بکنیم؟! طرف خودش
نمی‌خواهد! وقتی طرف نمی‌خواهد، خوب
نمی‌خواهد! مسائل آن‌قدر پیچیده و بغرنج نبوده
خیلی ساده‌تر از این مثل آب خوردن است صدر بار
گفتم که بنده برای مذاکره در ملا عام آمادگی دارم
صد بار هم اعلان کردم یک بار این تقاضای ما قبول
شد؟! یک بار پذیرفته شد؟! بابا مذاکره یعنی سلام
علیکم حال شما چطور است! نظر شما نسبت به این
قضیه چیست؟! نظر بنده چیست. شما چه پاسخی
دارید؟! پاسخ بنده چیست. آقا آیا این کفر است؟!
یعنی می‌گویم که اصلاً مسئله دودوتا چهارتا است
دیگر، آقا ما با شما چطوری ارتباط برقرار کنیم؟ آیا
یک سیلی در گوش هم بزنیم این ارتباط است؟!
یا اینکه بیایم مثل آدم بنشینیم حرف بزنیم!؟

اصلاً بنده شامی به مدینه پیش موسی بن جعفر
علیهما السلام آمدم. موسی بن جعفر در گوش او
کشیده زد؟! فحشش داد؟! اینهایی که پیش امام
صادق علیه السلام می‌آمدند امام صادق به آنها فحش

می داد؟! اصلاً من کافر و دهری و ابن ابی العوجاء،
خوب است؟! من ابن ابی العوجاء هستم بالاترین از
این که نیستیم! دهری ضدّ خدا و پیغمبر، بقیه هم
همه امام صادق و امام باقر هستند و همه در مقام ائمه
نعوذبالله هستند یا بالاتر! آنها چه کار می کردند؟! آنها
فحش می دادند؟! آنها ابن ابی العوجاء را به دار
می زدند؟! آنها دهریون را به چاه می انداختند؟! آنها
می گفتند که به این دهریون سلام نکنید نجس
می شوید؟! این را می گفتند؟! یا اینکه اینها را در
مجلس می آوردند که بابا با او بحث کن بحث کن
بحث کن! کدام یک از اینها بوده است?!

عکرمه از مخالفین با امام باقر علیه السّلام چه
کسی بود؟! این همانی بود که آمد پیش امام باقر
نشست وقتی نشست بدنش شروع به لرزیدن کرد،
گفت که من تابه حال این طور برایم پیش نیامده
است. حضرت فرمودند: بله که پیش نیامده تو تا
حالا کجا می رفتی؟! خبر نداشتی هم چنین جا و
وضعی هست باید هم تنت بلزرد وقتی که به اینجا
می آیی! تو چه کسی هستی؟ شروع به حرف زدن با

او می‌کند.^۱

حالا ما می‌گوییم که آقا به مذاکره بیایید و این اختلاف و این مسائل را کنار بگذاریم و ببینیم که بابایمان چه گفت؟ همانی که گفته را عمل کنیم. می‌گویند که نه خیر صلاح نیست! اِ اِ صلاح چیست؟! فحش دادن صلاح است؟! سلام نکنید صلاح است؟! چند بار گفتم که آقا من تنها و همه هر کسی هست بسم الله بیاید؟! من تنها با یک عبا بلند می‌شوم می‌آیم مشروط به اینکه فیلم‌برداری بشود و ضبط صوت هم گذاشته بشود و ضبط صوت و فیلم هم دست بنده باشد، نه دست آنهایی که بعداً [بگویند که] نصفش پاک شد! آخر آقای اخوی صحبت کردند ولی از عجائب روزگار برای اولین بار در تاریخ ضبط صوت از اوّلی که ادیسون ضبط صوت را درست کرد - ادیسون درست کرد یا کسانی دیگر بودند؟! نمی‌دانم! - تا به حال پیش نیامده که چراغ ضبط روشن باشد نوار بچرخد ولی ضبط

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۲؛ مدینه المعجز، ج ۵، ص ۱۳۰.

نکند! این اولین بار به اعجاز بعضی از افراد که قرار بود صدا ضبط بشود و بعد بروند در طهران این صدا را پخش کنند آن قسمتی که یک دفعه مربوط به موافقت با ما شد این ضبط صوت از کار افتاد و ضبط نکرد! درعین حال که چراغ روشن بود و این هم گشت گشت و تا آخر هم رسید ولی این صحبت‌ها را ضبط نکرد این را ضبط صوت هوشمند می‌گویند!! ضبط صوت هوشمند می‌فهمد و عقل دارد مثل ما که نیست که کله ندارد!! می‌فهمد کجا را ضبط کند و می‌فهمد کجا را ضبط نکند! گفتیم که بابا پس بقیه چه شد؟! گفتند که نه نمی‌دانیم والله چطور ضبط نکرد! گفتم که من که داشتم می‌دیدم آن چراغ قرمز روشن بود ضبط جلوی چشمم بود هان! مسئولش هم آن شیخ ... مشهد بود گفت: والله نمی‌دانیم این چراغ روشن بود و این ضبط هم کار می‌کرد ولی چرا ضبط نکرد! گفتم که هان! این را ضبط صوت هوشمند و سالک می‌گویند! ضبط صوت هم داریم [که سالک است]! مگر نمی‌دانیم اشیاء همه یک ملکوت و فهمی دارند! ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمِّدِهِ﴾ وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ

تَسَبِّحَهُمْ ﴿۱﴾^۱ اینها همه فهم دارند، مثلاً این [لیوان] فهم دارد که در کجا آب را قبول کند و در کجا قبول نکند!! آن‌هم همین‌طور است. بعد دیدیم نه، قضیه این است که ما سر کار هستیم! ما می‌گوییم: سفید، اینها می‌گویند: سیاه! ما می‌گوییم: سیاه اینها می‌گویند: سفید! همین است، پشت اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها می‌نوشتند دو دوتا پنج تا به تو ربطی ندارد!! چه کسی به چه کسی است!! بله، این مسئله هست لذا باید راحت بود و یک مقداری در دنیا راحت گذراند.

چاره‌ساز بودن مطالعه تاریخ پیغمبر و انبیاء برای انسان

واقعاً مطالعه تاریخ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیلی برای انسان چاره‌ساز است و این‌همه در قرآن دارد که خدا راجع به قصص انبیاء گذشته یادآوری می‌کند، همه برای این مسئله و قضیه است که انسان بفهمد! در هر جهتی نگاه کنید می‌بینید که خدا در قرآن آمده و وضعیت را در هر جهت نشان

^۱ .سوره اسراء (۱۷) آیه ۴۴. الله شناسی، ج ۱، ص: ۳۱.

«و هیچ‌یک از چیزها موجود نمی‌باشند مگر آنکه با حمد او تسبیحش را می‌کنند، ولیکن شما تسبیحشان را نمی‌فهمید!»

داده است. در [سوره] حضرت یونس علیه السلام
 یک جریانی را دارد، یک جریان عجیب! اسراری در
 این قضیه یونس هست! در جریان خضر و موسی
 علیهما السلام چه اسراری نهفته است! در جریان
 یوسف علیه السلام واقعاً چه مسائلی در آن قضایا
 نهفته است! مسائل عجیب! یک اسراری در همین
 زندان رفتن یوسف هست که مغز انسان سوت
 می‌کشد که این حضرت یوسف بی‌گناه باید هفت
 سال در زندان باشد! به او اتهام وارد کردند به‌جای
 اینکه آن زن را به زندان بیندازند او را به زندان
 می‌اندازند! وقتی که برای عزیر مصر ثابت شد که
 زنش گناه‌کار بود در عین حال به خاطر زنش یوسف
 را در زندان انداخت! فهمید که زنش گناه‌کار است
 ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّنْ
 قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكٰذِبِينَ﴾^۱ وقتی که
 این را فهمید پس چرا او را به زندان انداخت؟!

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۶.

ترجمه: «و بر صدق دعوی‌ش شاهی از بستگان زن گواهی داد گفت: اگر پیراهن یوسف از پیش دریده، زن راستگو و یوسف از دروغ‌گویان است.» (محقق)

تلمیذ: ﴿وَأَلَيْنَ لَمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيْسَ جَنًّا﴾^۱ گفت که اگر انجام ندهد به زندان می‌اندازمش.

استاد: می‌دانم ولی این زن که کارهای نیست شوهرش بود. ولی در عین حال این زن چطور می‌شود وقتی او را به زندان می‌اندازند و چه چیزی برایش پیدا می‌شود. اینها همه برای انسان [عبرت است]. مقصود از این زن دنیا است نه اینکه زن نبوده بلکه سمبل دنیا است که اهل دنیا این هستند؛ حق را می‌فهمند و در عین اینکه حق را می‌فهمند می‌آیند با او مقابلهٔ نفسانی می‌کنند و در زندان و سجن می‌اندازد! می‌فهمد حق با یوسف است و می‌فهمد یوسف پاک است این زن می‌داند که این یوسف بری است چون همهٔ بساط را خودش درست کرده است اما چون نمی‌تواند او را از موضع حق به موضع ظلمت خودش پایین بیاورد و چون نمی‌تواند خود را از موضع ظلمت به حق ببرد نه او را می‌تواند در موضع خودش بیاورد و نه خودش را می‌تواند بالا

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۲.

ترجمه: «و اگر از این پس هم خواهش مرا رد کند البته زندانی شود.»
(محقق)

ببرد [این کار را می کند]. خب خودت برو پاک شو!
تو که الآن در یک مسئله شیطانی گیر هستی و
می دانی حق آنجا هست، خودت برو خودت را
نزدیک کن و به حق برسان! تو الآن داری به خودت
ظلم می کنی. قبل از اینکه بخواهی به یوسف ظلم
کنی داری به خودت ظلم می کنی.

این اهل دنیا همین هستند؛ این اهل دنیا
نمی توانند آن شخصی که متحقق به حق است را
بیاورند و جزو خودشان کنند والا این کار را
می کردند. چقدر سراغ مرحوم آقا - رضوان الله تعالی
علیه - آمدند برای اینکه اینجا وارد شو آنجا وارد شو
چند دفعه آمدند، دیدند نه آقا این از آن چیزهایی
نیست که [بیاید].

من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی *** در خزانه به مهر تو و نشانه توست^۱

وقتی این را فهمیدند، شروع کردند به گفتن که
این آقا این است، آن آقا این است، این منعزل است
و کنار کشیده است. سخنرانی ها و طعنه ها در
سخنرانی ها شروع شد؛ همه این سخنرانی ها الآن
هست می گفتند که اینهایی که کنار نشسته اند و

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۳۴.

ادعای عرفان می‌کند بیایند نگاه کنند ببینند در
جبهه‌ها بر جوان‌های عارف ما چه می‌گذرد!

نماز جمعه محل قداست و طهارت و نور

بنده خودم در نماز جمعه‌ای در مصلی مشهد
شرکت کردم که آن خطیب نماز جمعه مستقیماً به
مرحوم آقا داشت سب می‌کرد! من خودم شرکت
کردم تابستان بود. می‌گفت که خیال کردید اینهایی
که آمدند در اینجا اینها عارف هستند؟ این جوان‌های
ما که در جبهه دارند خون می‌دهند اینها عرفای ما
هستند به طوری که همه فهمیدند؛ یعنی افراد عادی
هم فهمیدند که بابا طرفِ صحبتش کیست و
مسئله‌اش چیست و این جهتش است. خب حالا
اینها رفتند و فوت کردند - البته نه آن آقای شیرازی،
او مرد با ادب و مؤدبی بود - یکی از قم به آنجا رفت
و خیلی هم الفاظ رکیکی به کار می‌برد حالا اسم
نبریم. تعبیرش خیلی رکیک بود و در موارد دیگر
هم من یادم هست که خیلی بد صحبت می‌کرد و
حرف‌های نسنجیده می‌زد. نماز جمعه که محل
قداست و طهارت و نور است، تبدیل به جایگاه
تسویه حساب و ظهور و بروز آنانیت‌ها و از این

حرف‌ها می‌شود! بابا فردا عزرائیل سراغت می‌آید
بدبخت از آن‌هم می‌توانی فرار کنی؟! دو روز دیگر
سراغت می‌آید! آمد دیگر حالا آن آقای که به او بد
می‌گفتی رفته تو هم رفتی، حالا بروید آنجا باهم
تسویه حسابتان را بکنید! آنجا معلوم می‌شود چه
کسی جلو است و چه کسی عقب است. آن کسی که
از تو هم بزرگ‌تر بود آن‌هم رفت حالا آنجا باید که
یکی یکی مسائل مورد بررسی قرار بگیرد. مگر کار
خدا بدون حساب و کتاب است!؟

خلاصه نه خودش را می‌تواند [بالا] بیاورد و نه
آن را می‌تواند پایین بیاورد او که پایین نمی‌آید او در
جایگاه عزت، مناعت، حق، استواری و اتقان نشسته
تکان هم نمی‌خورد! امام حسین علیه‌السلام چه
گفت؟! گفت که شما بیش از اینکه جان مرا بگیرید
مگر قدرتی دارید؟! بفرما، نگرفته ما خودمان
می‌دهیم! امام حسین می‌گوید که اگر من تکلیف
داشتم نیازی نبود به اینکه شما جان من را بگیرید
خودمان یک آمپول هوا به خودمان می‌زدیم و چندتا
قرص می‌خوردیم! شما فقط به این تن نگاه می‌کنید
این‌هم برای شما بیاید با شمشیر بزنید، این تن برای

شما بفرمایید! احمق‌ها دو روز دیگر تن شما روی زمین می‌افتد آن‌هم بوی گند برمی‌دارد مثل سگ کنار می‌اندازند! بعضی از این قتلۀ کربلا را سگ‌ها در مزابل و این حرف‌ها انداخته بودند حالا بیایید بدن من را نگاه کنید از آن طرف دنیا **حَبِوْاً عَلَی النَّجِّهِم** که شده برای زیارت می‌آیند. بدن شما را هم نگاه کنید اصلاً کسی نمی‌داند مقبرۀ کثافت‌خانه‌تان کجا هست!

مقایسهٔ معاویه با نوه‌اش معاویه اصغر

ما در شام یک دفعه به دنبال قبر این معاویه رفتیم تا قبرش را پیدا کنیم؛ خلیفهٔ اهل تسنن و برادران اهل تسنن! آقا از هر کسی می‌پرسیدیم به ما نمی‌گفت! می‌ترسیدند! بالأخره پیرمردی به ما اشاره کرد، رفتیم دیدیم آقا در را بستند و اصلاً در آنجا سگ هست و خیلی وضع بدی هست! از آن سوراخ در نگاه کردم دیدم. قبر معاویه این‌طور بود! چند متر بالاترش حدود پنجاه متر صد متر بالاترش یک مکانی تقریباً به اندازهٔ همین جا یا کوچک‌تر بود یک پیرمردی بود خیلی نورانی هم بود نمی‌دانم شیعه بود یا اینکه سنی بود ولی خیلی نورانی و خیلی زیاد محب اهل بیت

بود رفتیم نشستیم و آنجا قبر معاویه بن یزید معاویه
اصغر بود. آقا این قدر نور داشت این قدر نور داشت
بالای قبرش نوشته بود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ آلِ أَبِي تَابِتٍ وَيُطَهِّرَكُمُ
تَطَهِّيرًا﴾^۱ **هذا قبر معاوية بن يزيد معاوية**

أصغر محب أهل البيت، بالای قبرش نوشته بود.

نشستیم آنجا فاتحه خواندیم و آن پیرمرد فهمید که

ایرانی هستیم شروع به صحبت کرد و به ما گفت: -

البته اول یک صلوات فرستاد - **هذا قبر معاوية محب**

اهل البيت گفتم که بله بله قبر پدرش را هم دیدیم!!

حالا بالأخره آن آن طور است و این هم این طور است!

خود دنیا دارد نشان می دهد همین عبرت نیست؟!

چه کسی بود؟! کسی بود که فهمید خلافت

سزاوارش نیست و خودش را از خلافت خلع کرد

بعد از دو ماه و نیم هم سم به او دادند و او را کشتند.^۲

توسط نزدیکانش هم بود! بعضی ها می گفتند که

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۵۰:

«این است و جز این نیست که فقط خداوند اراده کرده است که از شما اهل
بیت هر گونه رجس و پلیدی را از میان بردارد و به تمام معنی شما را پاک و
پاکیزه گرداند.»

۲. الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۳۰.

مادرش این کار را کرد، تا این حد! خودش را لایق ندید خلع کرد. چرا ما وقتی که خودمان را لایق نمی‌دانیم بیاییم به خودمان ببندیم؟! آقا بنده امام سیزدهم هستیم! چرا؟! این برای ما عبرت نیست؟! یعنی واقعاً این عبرت نیست؟! آن بدبخت آمد با امیرالمؤمنین علیه‌السلام جنگید، چه افرادی را به کشتن داد، تمام این خون‌ها به گردنش است و یکی یکی حساب می‌رسند! چه خون‌هایی را هدر داد و چه مسائلی را به وجود آورد. مالک اشتر را سم داد این قدر خوشحالی کرد گفت: «أَلَا وَ إِنَّ لِلَّهِ جُنُوداً مِنْ عَسَلٍ»^۱ شروع کرد از شدت خوشحالی از تختش پایین آمدن و رقصیدن، وقتی که خبر مسموم کردن مالک را دادند که حریفان را کنار زدیم. آن امیرالمؤمنین علیه‌السلام را هم که آمدند زدند و کشتند و در جریان امام حسن علیه‌السلام هم آمد این را فریب داد و به آن گفت که دخترم را به تو می‌دهم و آن هم چهارصد هزار درهم همان شب برای او

^۱. الإختصاص، ج ۱، ص ۷۹. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۴۳۷:

«خداوند برای کشتن مالک اشتر لشگریانی از عسل دارد که به او می‌رسند و او را نابود و هلاک می‌سازند.»

فرستاد صبح لشکر بلند شد دید اصلاً فرمانده ندارد همه به آن طرف رفته‌اند بعد هم آمد و به امام حسن پیغام فرستاد که یا صلح کن یا می‌گویم که همان‌هایی که در لشکرت هستند تو را تکه‌تکه کند! این هم امام حسن ما خب چه کار کند؟! بعد هم آمد و گفت:

إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُصَلُّوا وَ لَا لِيُصُومُوا وَ لَا لِيَتَحَجَّوْا وَ لَا لِيَتَزَكَّوْا! إِنَّمَا قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ وَ قَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ كَارِهُونَ.^۱

می‌خواهید نماز بخوانید می‌خواهید نخوانید! به درک! می‌خواهید حج کنید می‌خواهید نکنید، ما به سلطنتمان رسیدیم! رسیدی بسیار خوب بعد هم امام حسن علیه‌السلام را هم کشتی خیال کردی بر خر مراد سواری! حالا آن دنیا بیا پس بده! یعنی واقعاً اگر شما به خودتان فکر کنید همین الآن در روز یک‌شنبه پنجم ذی‌الحجه ۱۴۲۸ هجری قمری امروز بیایند یک موقعیتی را از یک جا - نمی‌گویم که حالا از کجا - و وضعیتی را بیایند پیشنهاد کنند، چه می‌کنید؟ واقعاً خودتان را درقبال این مسئله چه ارزیابی

۱. کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۳۷. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۶۵:

«سوگند به خدا: من با شما جنگ نکردم برای اینکه نماز بخوانید و نه برای اینکه روزه بگیرید و نه برای اینکه حج کنید و نه برای اینکه زکات دهید، شما اینها را انجام می‌دهید، فقط و فقط من با شما جنگ کردم برای آنکه امارت و حکومت شما را داشته باشم، امیر شما باشم، و خداوند با وجودی که شما این را مکروه داشتید، به من عطا کرد.»

می کنید و در این مسئولیت چه می کنید؟ اگر من باشم که از ایران می گذارم می روم و دیگر بر نمی گردم! منتها جایش را باید انتخاب کنم که به چه جایی بروم جایی که خوب باشد برویم تبلیغ کنیم. اصلاً بر نمی گردم. دو روز از عمرم باقی مانده است!! اگر واقعاً این وضعیت و این حالت و این قضیه را برای خودمان ترسیم کنیم چقدر مسائل راحت و سبک می شود و دیدگاه انسان چقدر فرق می کند!

دیشب داشتم به یکی از رفقا می گفتم که یک کتابی است دارم می خوانم اخیراً بیرون آمده برای بعضی از این آقایان است و کتابی است که همه جا هم پخش شده داشتم مطالعه می کردم. واقعاً از صفحه اولش تا آن صفحه آخرش - نصفش را خواندم - همه اش عبرت است! این بنده خدا خاطرات همان وضعیتش را می گفت که فلانی پیش من آمد این درخواست را داشت، فلانی آمد این درخواست را داشت، حالا اینها که می خوانند چه می گویند؟! می گویند که این بابا آمده هرچه ما گفتیم که در کتاب نوشته است! خانم آقای فلان آمد برای

کتاب‌های شوهرش که فوت کرده از ما تقاضا داشت برای اینکه چرا در انتخابات عکس شوهرش را نزدند! دکان دکان! گفتم که نگاه کنید این از یک طرف این‌طور است و از یک طرف بعضی از مجلدات امام شناسی پدر ما را اجازه نمی‌دادند [چاپ شود]؛ امام شناسی یا معادشناسی بود. ما آن طرف بودیم، گفتند که برویم مثلاً به آقای خامنه‌ای بگوییم، ایشان یک کاغذی بنویسند که دیگر در چاپ و اجازه انتشار ایرادی نگیرند. گفتم که من ایشان را می‌شناسم قبول نمی‌کنند. گفتند که نه، حالا شما برو بگو. گفتم که باشد. ما به اندرونی آمدیم ایشان هم اتفاقاً داشتند می‌خواستند هنوز خوابیده بودند گفتم که آقا جان راجع به کتاب‌های شما که چاپ نمی‌شود بعضی‌ها می‌گویند که اگر توصیه... همین که توصیه گفتم، گفتند که نه خیر! اصلاً وسط جمله درحالی که تته‌ماش را هم نگفتم گفتند که نه خیر، از طریق عادی اجازه می‌دهند بدهند و اگر اجازه نمی‌دهند ندهند همین! گفتیم که چشم و آمدیم! گفتیم که اگر یک‌خرده ادامه می‌دادیم یک کتک هم می‌خوردیم! این هم یک‌طور است. ایشان

می گوید که من کارهای نیستم و وظیفه‌ام است که به عنوان یک عالم اسلامی بیایم این مطالب را بنویسم حالا می خواهد چاپ بشود می خواهد چاپ نشود من دارم وظیفه‌ام را انجام می‌دهم. تمام! دیگر به عهده من نیست. اگر چاپ نشد خدا نخواسته است به من چه؟! مگر من کاسه داغ‌تر از آش هستم؟ مگر من فضول کار خدا هستم؟! مگر من فضول کار امام زمان هستم؟! دین صاحب و قیم و ولی دارد من نیستم! ولی آن کسی دیگر است! ما آمدیم خودمان را امام زمان [حساب کردیم] و اصلاً امام زمان عجل الله تعالی فرجه را انکار باطنی کردیم و فقط به لفظ می‌گوییم که **یا حُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ عَجَّلَ عَلَیْ ظَهْرِکَ** ولی در باطن کدامیک از ما امام زمان را قبول داریم؟! کدامیک از ما وجود امام زمان را پذیرفتیم؟! کسی که امام زمان را قبول داشته باشد این کارها را می‌کند؟! می‌آید این بازی‌ها را در می‌آورد؟! کدامیک از افرادی که متکفل زعامت و مسئولیتی هستند مقداری از حضور حضرت را ادراک می‌کنند؟! دین صاحب دارد، اگر نمی‌خواهد

نخواهد به من ربطی ندارد! به من گفته‌اند که وظیفه‌ات این است و شما این مطالب را بنویس و باید چیز بکنی. بعد هم که در آخر آن اجر و اینها یک مسائل و چیزهایی است که بین خودشان است. وظیفه را انجام دادند و رفتند. حالا یکی می‌گوید که نه، یکی می‌گوید که بله، یکی می‌گوید که نمی‌دانم. هر کسی به سلیقه و فکر و فهم خودش می‌آید و اعتراض می‌کند. برداشتند کتاب نوشتند، بابا بیا بخوان، بیا کتاب را بفهم. کتاب را برای شما نوشتند! می‌گویند که چرا ایشان در این کتابش خودش را مطرح کرده است؟! همان کتاب وظیفه فرد مسلمان را می‌گویند که ایشان در این کتاب خواسته خودش را مطرح کند. خب خودش را مطرح کرده یا دروغ یا غلط است. شما که عمامه سرت هست و شما که به قول خودت در حوزه درس خواندی و سال‌ها در نجف بودی، فہمت این است که ایشان در این کتاب خودش را مطرح کرده است؟! خب کرده اصلاً خودش را مطرح کرده اصلاً در این کتاب انانیت و نفسانیت داشته خواسته بگوید که من از افراد دیگر بالاتر هستم. بالاتر از این؟! تو بین آیا اینکه در این

کتاب هست راست است یا دروغ است؟ این را به دنبالش برو! بله، ایشان آمده خواسته انانیتش را اثبات کند، قبول کردیم. خواسته نفسانیتش را اثبات کند، قبول کردیم. خواسته بگوید که من از فلانی‌ها بالاتر هستم، قبول کردیم و خواسته بگوید که من امام پانزدهم هستم، قبول کردیم. همه اینها را قبول کردیم آخرش که چه؟ این یک چیزی است که مربوط به خودش و خدای خودش است اما آنچه که در این کتاب نوشته راست است یا دروغ است؟ اگر راست است مچت را می‌گیرند! مسئله این است به دنبال این برو نه اینکه بیایی شعار بدهی که این فقط «من» گفته «من» گفته! التفات می‌کنید مسئله چیست؟ ما به دنبال راست و دروغ نیستیم ما به دنبال حاشیه هستیم! ما به دنبال این نیستیم که در آن کتاب چه نوشته شده و در این کتاب چه مسائلی طرح شده است.

مکتب فلسفه مکتب حریت!

به جای اینکه بیاییم اسفار را بخوانیم [اشکال می‌کنیم]. بیا اسفار را بخوان و رد کن! کسی که جلوی دهانت را نگرفته است. این دهان و زبانت

دارد کار می‌کند. این زبانت بیاید رد کند علی
رئوسنا! بردار بنویس آقا در اینجای این مطلب
مرحوم صدرالمتألهین صحیح است و به دلیل عقلی
این مطلب خلاف است و این مسئله مردود است
این‌همه حاشیه این زیر می‌زنند. خب این
حاشیه‌هایی که مرحوم سبزواری دارد، آیا به
صدرالمتألهین اشکال نمی‌کنند؟! حالا کسی به
حاجی سبزواری فحش می‌دهد؟! ای حاجی
سبزواری تو که بعد از صدرالمتألهین به سیصد سال
بعد آمدی تو اصلاً چه کاره‌ای آمدی به این اسفار
حاشیه می‌زنی؟! چه کسی به تو گفته است؟!
می‌گویند که بابا اصلاً مکتب خود ملاصدرا مکتب
فکر است! مکتب فلسفه مکتب حریت است! یک
چیزی به نظر من می‌رسد چه بسا ممکن است که
حاشیه من غلط باشد و مطلب ملاصدرا درست
باشد! مرحوم علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی
علیه - بعد از چهارصد سال آمده به این حاشیه زده
است دستش درد نکند بعضی‌ها را توضیح داده و
بعضی‌ها را رد کرده است. نه از شأن و مقام ملاصدرا
کاسته می‌شود و نه به شأن و مقام مرحوم علامه پیش

از آن مقداری که بوده اضافه می‌شود و در بعضی از حواشی خود بنده و خود حقیر نظر علامه را قبول ندارم و نظر ملاصدرا را قبول دارم! نه به من اضافه می‌شود و نه از آنها کم می‌شود. من براساس فکرم نظرم را می‌دهم علامه هم براساس فکرش نظرش را داده و حاجی سبزواری هم براساس فکرش نظرش را داده است ملاصدرا هم نظرش را داده است و هرکدام به جای خود هست و هیچ‌کدام هم به همدیگر فحش نمی‌دهند. هیچ‌کدام هم همدیگر را سب نمی‌کنند.

حالا در اینجا یک نفر آمده کتاب نوشته است شروع به فحش دادن می‌کنند معلوم است این مکتب مکتب باطل است. معلوم است این راه راه باطل است. در مکتب حق «**أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ**»^۱ به خود حرف فکر و نظر می‌شود.

شما در این رساله صلاة جمعه این مسائلی که در تعلیقه دیدید یا می‌بینید مطرح کردیم یک بحث

^۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۶۱. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۹۲: «به سخن و کلام حکمت‌آمیز توجه و التفات کنید و به گوینده آن نظر استقلالی و موضوعی نداشته باشید.»

علمی است. یکی از این رفقای ما نیامده بگوید که شما که این تعلیقه‌ها را در این صلاة جمعه نوشتید چرا در این مورد نظرتان با نظر پدرتان مخالف است؟! در بعضی از موارد نظر ما یک قدری بازتر است البته نظر ایشان در ابتدای صلاة جمعه با آخر فرق می‌کند. در ابتدا اصلاً ایشان قائل به حرمت تشکیل صلاة جمعه هستند به همین جهت من دیدم باید حتماً به این کتاب حاشیه و تعلیقه زده بشود. ایشان اول قائل به حرمت و بطلان بودند و در آخر کتاب قائل به استحباب صلاة شدند یعنی ۱۸۰ درجه قضیه برگشته است. ظاهراً نظر ایشان در این اواخر حتی قائل به استحسان هم بود منتها وجوبش را مشروط به حضور امام یا **نائبٌ من قِبَلِ إمام و نائب** خاص یا اینکه انعقاد شکل حکومت اسلامی می‌کنند. ما نظرم آن یک قدری اوسع از این قضیه بوده است البته من در همان زمان هم با ایشان یک قدری صحبت کردم ولی بحثمان ادامه پیدا نکرد و بحث در این مسئله یک روز بود.

وجوب صلاة جمعه در عصر غیبت

نظر ما بر این است که صلاة جمعه واجب است

فِي كُلِّ مَكَانٍ وَ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَ فِي أَيِّ نَحْوٍ مِنْهَا
حالا یک شرایطی دارد که با وجود صلاة جمعه
انعقادش صحیح نیست **بعلل**، این نظر ما بود. من
دیدم که این متن نیاز به این تعلیقه دارد حالا فرض
کنید بگویند که شما که شاگرد علامه هستی و شما
که شاگرد پدرت هستی اصلاً چرا باید بیایی نظر
مخالف بدهی؟! بابا خود ایشان به ما این راه را یاد
داده و از اول گفته که باید این طور باشید، خود ایشان
گفته که خلاف خلاف است، خود ایشان گفته که
حق حق است، خود ایشان گفته که صحیح صحیح
است.

مگر من بارها به خود شما این مسئله را نگفتم که
در یک قضیه‌ای مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه
- یک مقاله‌ای نوشته بودند و یک صحبتی با آقای
گلپایگانی هم کرده بودند خدا بیامرزد در همان
مشهد وقتی که آقای گلپایگانی آمده بود راجع به
اینکه آیا فقط این مواقیت سته برای حاج متعین است
و احرام از محاذات باطل است یا موازی با میقات هم
کفایت می‌کند؟ آقای گلپایگانی اصرار داشتند که نه،

فقط همین مواقیت سته است و شارع این مکان را قرار داده است و نمی‌توانیم از این تخطی کنیم. حرف خوبی است. ایشان می‌گویند که همان‌طور که شارع کعبه را قبله قرار داده و ما نمی‌توانیم بیت‌المقدس را انتخاب کنیم، مواقیت را هم سته قرار داده و راه به سوی کعبه را این مکان خاص قرار داده و این نظر ایشان بود. نظر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این بود که نه، موازاتش هم اشکال ندارد. آن دایره به شکل موازات کروی این احرام از آنجا اشکالی ندارد.

بعد از آن جلسه‌ای که من هم بودم - عصری بود که با آقای گلپایگانی بودیم - در منزل آمدند و شروع به نوشتن این مقاله کردند. مقاله هم در جنگ‌هایشان هست که حالا ان شاء الله قصد داریم که همان مقالات را اگر بشود یک تعلیقاتی هم خودمان بزنیم و پخش کنیم. رفقا درصدد یک هم‌چنین مسائلی هستند. مقالات خیلی مهمی است حالا صرف‌نظر از خودش می‌خواهیم روی تک‌تک آنها هم یک هم‌چنین کاری بکنیم. خلاصه این مقاله را نوشتند و هفت هشت صفحه است نمی‌دانم چند صفحه است و روی میز

گذاشتند. با اخوی حاج سید محمدصادق پیش آقا نشسته بودیم آقا گفتند که آقا من یک مقاله‌ای راجع به این قضیه نوشته‌ام و شما بروید آن را مطالعه کنید جوابش را برای من بیاورید. من به اخوی گفتم که پس شما اول مطالعه کنید وقتی که مطالعه کردید به من بدهید. ایشان هم رفت و مطالعه کرد و فردا یا پس فردا آن را به من داد. من هم نگاه کردم و شب به منزل بردم و یک شب مقاله را خواندم و آوردم سرجایش گذاشتم. دو سه روز بعد پیش مرحوم آقا بودیم ایشان همین‌طور خوابیده بودند، بعد از ظهر بود می‌خواستند استراحت کنند در تشکشان دراز کشیده بودند و هنوز کاملاً نخوابیده بودند. به ما رو کردند گفتند که آن مقاله را خواندید؟! ایشان گفتند که بله، خواندیم و بسیار مقاله خوبی بود و مطلب همین است که شما گفته‌اید. بعد یک دفعه آقا به من رو کرد و گفتند که نظر حضرت آیه‌الله چیست؟! دید ما ساکت بودیم گفتند که نظر حضرت آیه‌الله چیست! من هم گفتم که آقا جان من هنوز دلیل مخالفین را نخوانده‌ام تا نسبت به مطلب شما نظرم را

ابراز کنم! تا این حرف را زدم یک دفعه ایشان بلند شدند نشستند و سه بار گفتند: احسنت احسنت احسنت! با انگشت [به من] اشاره کردند.

این مکتب ایشان است! من مقاله شما را خواندم بسیار خوب خیلی خوب و با دلیل خیلی متقن حرف زدید ولی حرف آنها را هم باید بروم بخوانم. روش پدر ما این بود! پدر ما نمی خواست ما الاغ بار بیاییم! پدر ما به جای نان، گوشت، سبزی، برنج و این حرف ها به ما گاه نمی داد که بخوریم! می خواست آدم و عاقل باشیم. حالا مطالب دیگر را نمی گویم چیزهای دیگر که حالا حمل بر... بالأخره روش ما از اول این طور بود والّا از این قضیه خیلی هست و دیگر نیاز به گفتن ندارد. موارد عدیده ای نظیر این مسئله اتفاق افتاد، این یکی از آنها بود. مکتب ایشان مکتب علم، اتقان، حریت، آزادی و نقد است. ایشان کتاب می نوشت و بعد می گفت که کتاب من را نقد کنید و اشکالش را بگویید. اگر خلاف و مسئله ای دارد بگویید و ما می رفتیم با مطالب ایشان مباحثه و نقاش و جر و بحث می کردیم گاهی اوقات صدایمان آن قدر بالا می رفت که مادرمان می آمد می گفت که

بس است و آبمیوه برای هردو - برای آقا و ما -
می آورد و می گفت که این قدر دادوبیداد کردید
انرژی شما رفت بیاید آبمیوه بخورید که خیلی
انرژی تان چیز بشود! نه، ایشان ناراحت می شد و نه
ما از ایشان [ناراحت] می شدیم. بله، یک وقت یک
مطالبی بود که می دیدیم جای صحبت و بحث
نیست. خودمان هم می فهمیدیم تا یک حرفی
می زدیم از جواب مرحوم آقا می فهمیدیم که نباید در
این زمینه وارد شد. آن وقت ماهم [دهان] را
می بستیم.

تلمیذ: ...

ملاک و قاعده یقین حقیقی به مسیر

استاد: این مسئله مهمی است. حتماً رفقا مسئله
را ادراک کردند که میزان بین دو قضیه چیست؟ این
میزان خود انسان است که باید بفهمد از مسائلی که
به دست می آید قاعده این است یعنی در قضایایی که
به دست می آید در جایی که انسان یقین دارد بر اینکه
مطلب به نحوی هست که موضع، موضع باز شدن
نیست اینجا خود انسان داخل نمی شود اما در بعضی
از موارد که شک دارد اشکال ندارد انسان مطرح کند.

اگر موقع هست طبعاً بحث ادامه پیدا می‌کند و اگر موقع نیست این قضیه بسته می‌شود همین قاعده می‌شود. یقین، دلیل دارد. ببینید ما این را می‌گوییم که همه می‌گویند که یقین داریم، دلیلش این است. پیش هر کسی بروید می‌گوید که یقین دارم، هر درویشی می‌گوید که من به راهم یقین دارم، هر اهل تسنن می‌گوید که من به راهم یقین دارم و اگر یقین نداشت که نمی‌شد! حنفی می‌گوید که یقین دارم. مالکی می‌گوید که یقین دارم. حنبلی می‌گوید که یقین دارم. شافعی هم می‌گوید که یقین دارم. زیدی می‌گوید که یقین دارم. واقفی می‌گوید که یقین دارم. اسماعیلیه می‌گوید که یقین دارم. شیعه دوازده امامی هم می‌گوید که یقین دارم و فلان مرجع می‌گوید که یقین دارم و اعلم هستم! الآن این مراجعی که درآمده‌اند و سیصدتا رساله داده‌اند از هر کدام پرسید می‌گوید که من اعلم هستم، دلیل اعلمیتش چیست؟! شما بیا و شما بیا بحث کنید معلوم می‌شود. قاعده این است! ببینید هر چیزی قاعده دارد. شما می‌گویید که یقین دارم بسیار خوب شما نسبت به یقینتان می‌آید بنده هم نسبت به یقینی

که دارم می‌آیم - البته من حالا یقین ندارم و همین‌طور برحسب ظاهر و اینها عمل می‌کنم - شما می‌گویید که یقین دارم و پشت من را هم دارند و هزار دفعه هم این قضیه را همه‌جا نقل کردند که پشت من را دارند و من یقین به راهم دارم و راه خودم را نورانی می‌بینم. بنده می‌گویم که پشتم را ندارند و نسبت به راهم یقین هم ندارم و کسی هم هوای ما را ندارد، می‌آیم می‌نشینیم. شما که پشتتان را دارند لابد محافظتان می‌کنند و شما که هوایتان را دارند لابد نگه‌تان می‌دارند و حفظتان می‌کنند پس این چه پشت داشتنی است؟! اینکه از صحبت فرار می‌کنید دلیل بر این است که این خلاف است و این قاعده می‌شود. مگر نمی‌گویید که پشتم را دارند؟! بفرمایید بنشینیم حرف بزنیم مگر می‌خواهیم همدیگر را کتک بزنیم؟ نه آقا! اول ما را بازرسی بدنی بکنید اگر چوب و چماقی یا چیزی هست بگیرید بعد هم بیایید بنشینید صحبت می‌کنیم. در مجلس عام می‌خواهید حرفی نداریم، در مجلس خانوادگی می‌خواهید حرفی نداریم، بین الاثنین

می خواهی، هیچ حرفی نداریم!

در همین سفر اخیر مشهد که بنده بودم - سفر یک ماه و نیم پیش که مشرف شدم - این دوستان آمده بود رفیقمان بود خدا حفظش کند آقای ... خیلی مرد فاضلی است و ظاهراً تا آنجایی که من اطلاع دارم منبر و چیزهای خاص خودشان را دارند البته به طور خیلی مبسوط اطلاع ندارم و همین قدر می دانم که بعضی از جاها و جلسات منبر می روند و در آن چیزها هستند و مسجد ندارند. جای دیگر هم می رود و خیلی مطلوب و مجذوب برای افراد است. اولاً خیلی آدم فاضلی است و منبرهایش هم تقریباً منبرهای عرفانی و این چیزها هست و این تیپ افراد از ایشان دعوت می کنند. در مجالس عام و این حرف ها خیلی شرکت ندارند و ایشان به این گونه جاها می روند. ایشان دو سال پیش آمده بود و اصرار می کرد که شما باید بیاید و این مسائل را حل کنیم. گفتم که آقای فلان من همین امشب حاضر هستم! همین امشب الآن به طهران می رویم و بلند می شویم به مشهد می رویم ولی صحبت در این است که از یک طرف که نمی شود، باید از دو طرف باشد. گفتم

که شما هرچه می‌گویید. گفت که شما بیا مطالبی که
ایشان می‌گویند را بپذیر! گفتم که دست شما درد
نکند، شما دارید به من این حرف را می‌زنید؟! شما
با این فضل و با این وضعیت [این حرف را
می‌زنید]؟! چه چیزی را بپذیرم؟ بپذیرم ایشان پسر
پدرم است؟! قبول دارم. بپذیرم ایشان سید اولاد
پیغمبر است؟! قبول دارم. بپذیرم ایشان طلبه فاضلی
هستند؟! قبول دارم. اینها را قبول دارم اما اینکه
تسلیم بشوم تسلیم چه بشوم؟! گفت که ایشان برادر
بزرگ‌تر است. گفتم که پس به نظر شما **أكبر سنّاً**
ملاک برای بزرگی است؟! گفتم که اگر این‌طور
است که بنده تسلیم جناب عالی می‌شوم شما پنج
سال از من بزرگ‌تر هستید! ایشان پنج سال از من
بزرگ‌تر است. گفتم که اگر این‌طور است پس چرا
پدر ما تسلیم برادرش نشد؟! او چهارده سال از
ایشان بزرگ‌تر بود در حالی که برادر من یک سال و
هشت ماه از من بزرگ‌تر است! عموی ما چهارده
سال از پدر ما بزرگ‌تر بود!! گفتم که اینکه شما
می‌گویید منظورتان از این تسلیم شدن چیست؟

بالآخره من چه چیزی را می‌خواهم قبول بکنم؟! قبول بکنم ایشان مرجع من است؟! اینکه واضح البطلان است! قبول کنم ایشان پدر من است؟ پدر من که از دنیا رفت! پس چه چیزی را قبول بکنم؟! شما باید لغتی که مبین مراد و آن مفهومتان هست را بگویید که این چه وضعیتی هست!؟

حقیقت را آمده‌اند بیان کردند و اینکه نباید گول بخوریم و نباید فریفته بشویم! ای کسانی که آمادگی برای ارتقاء بیشتر دارید چرا خودتان را در مراتب پایین گیر انداخته‌اید؟! این منظور من است! ای کسانی که می‌توانید پا بالاتر بگذارید چرا خودتان را متوقف کردید؟! بالاتر این است، نه آن که بگویند که آثار ایشان بلااستثناء قابل استفاده است! چه کسی؟! ابوحنیفه از مفاخر اسلام است قابل استفاده است که ایشان برداشته در کتابش نوشته است؟! بردارید کتاب را بخوانید؛ در بحث اسلام و مقتضیات زمان، بروید بخوانید [نوشته است که] اینها از مفاخر اسلام هستند.^۱ چه کسی؟ ابوحنیفه که به زندان منصور رفته

۱. اسلام و مقتضیات زمان، ص ۱۰۴؛ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱.

ایشان از مفاخر اسلام است؟! این زنازاده و حرامزاده‌ای که بغض امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تا آن لحظه آخر مرگش با خودش کشید، این از مفاخر اسلام شد؟! این کسی که گفت: درمقابل جعفر بن محمد دکان باز کردم، هر فتوایی را که او داد من ۱۸۰ درجه خلافش را گفتم.^۱ این از مفاخر اسلام می‌شود؟! به‌خاطر یک مسائلی که نمی‌دانید چیست حالا با منصور درافتاده منصور هم او را در زندان کرد مثل هزارتا آدم عوضی که در زندان می‌کنند حالا مگر هر کسی را که منصور در زندان کرد سلمان فارسی بود؟! مگر همین خوارج نبودند که رفتند معاویه و عمروعاص را بکشند، حالا این خوارج ابوذر و عمار هستند؟! این هم یکی از آن پدرسوخته‌ها است حالا آمد با این منصور درافتاد. بنی‌عباس که آمدند با بنی مروان معارضه کردند مگر بنی‌عباس افراد خوبی بودند؟! آنها اهل دنیا بودند اینها هم اهل دنیا بودند آنها اهل جهنم بودند اینها هم اهل جهنم هستند این برای ریاست کرده آن ابوحنیفه زنازاده هم به‌خاطر

۱. فرائد الأصول، ج ۴، ص ۱۲۵. به نقل از زهر الربیع، ۵۲۲.

ریاست و موقعیت و آن انانیتی که داشته با منصور
درافتاده است و منصور هم او را در زندان کرد و در
زندان هم مرد و به جهنم که مرد، به درک! تو آمدی
با ولیّ اصلی و با حق و با خدا درافتادی آن وقت خدا
هم تو را گرفتار آن منصور کرده است.

فرق دیدگاه سیاسی با دیدگاه ولائی

این دیدگاه نشان می‌دهد که این دیدگاه دیدگاه
قابل اعتمادی نیست! این دیدگاه نشان می‌دهد که
دارد مسائل را از کجاها بررسی می‌کند. این دیدگاه
سیاسی می‌شود نه دیدگاه ولائی! آن کسی که
می‌گوید: ابوحنیفه از مفاخر اسلام است! این یک
جمله اشتباه نیست این یک دیدگاه است! یک وقتی
آدم نماز سه رکعتی را چهار رکعت می‌خواند، یک
اشتباه است و یک وقت می‌گوید که امام زمان عجل
الله تعالی فرجه اصلاً وجود خارجی ندارد و این
حرف‌ها بیخود است. امام زمان اصلاً معلوم نیست
چه هست! بعد می‌گوید که آقا من اشتباه کردم. این
اشتباه است و آن هم اشتباه است ولی این ربطی به آن
ندارد.

تلمیذ: می‌گویند که مرحوم مطهری آخر عمرش منقلب شده است.

استاد: بله، اینکه بوده و آن مربوط به مسائل ...

همین دیدگاه باعث شد که در این انقلاب از آقا فاصله گرفت! همین دیدگاه باعث شد که به پاریس رفت و از آقا اجازه نگرفت! همین دیدگاه باعث شد که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - ارتباطشان را با او کم کردند! من یک مقداری از اینها را که قابل گفتن باشد گفته‌ام و مسائل دیگری را نگفتم. همین دیدگاه [باعث اینها شد]! کسی که ولایت را اصل بداند آن ولایت اینجا می‌آید به دادش می‌رسد و کمکش می‌کند و نمی‌گذارد در مسائل بیفتد ولی از آنجایی که بنده خدا منصف و با انصاف بود در این حرف نداریم...، دیگر ایشان گفت که ما چه فکر می‌کردیم و طور دیگری از آب درآمد! این حرف را دو سه شب قبل از فوتش زده بود که ما طور دیگری فکر می‌کردیم. بفرما! حالا دیگر کار از کار گذشته بود.

اتفاقاً مرحوم آقا هم در شهادتش گریه کردند - خودم یادم هست - تشییع کردند. خود ما بودیم از دانشگاه تا راه‌آهن با مرحوم آقا پیاده رفتیم و بعد از راه‌آهن سوار ماشین کردند و به قم آوردند اینها همه

بوده ولی نه، مسئله تمام نیست! علامه طباطبایی -
رضوان الله تعالی علیه - نه! او ولایت را فهمید!
علامه هیچ وقت نمی گوید و این حرف ها را نمی زند.
آن کسی (همین آقای مطهری) که بالای منبر
می گوید: ما باید حسین های زمان را بشناسیم! تمام
شد، دیگر تمام شد! جناب آقای مطهری حسین های
زمان چه کسی هستند؟! برای ما بگو! یزیدها زیاد
داریم؛ صدام یکی از یزیدهای زمان است، مثلاً
محمد رضا شاه یکی از یزیدهای زمان است، رضا شاه
یکی از یزیدهای زمان است، حکام ظلم، دیکتاتورها
و این افراد جانی که در همین مملکت یک میلیون
پیدا می شوند! این همه افراد جانی و جنایت کاران
الآن در خود ایران و کشورهای دیگر هستند و افراد
عادی اینها همه یزید هستند! حکومت دستشان بیاید
پدر همه را درمی آورند. دستشان نیامده است!
بالاستعداد همه یزید هستند! حالا حسین های زمان
را بفرمایید چه کسانی هستند؟! امام زمان که یکی
بیشتر نداریم. پس این حسین های زمان افراد دیگر
هستند؟! خب تمام شد! یک خط بطلان بر تفکر
[زده شد]. پس چطور شما می گوید که مسائل و

آثار ایشان بلااستثناء قابل استفاده است؟! این کلام ایشان که گفتند: ما نهج البلاغه را نفهمیدیم. وقتی که آن خطبات مربوط به زن است. در سیری در نهج البلاغه بروید بخوانید ببینید نوشته شد یا نه که ما اینها را نفهمیدیم یعنی قبول نداریم! مالک اشتر را قبول داریم، خطبهٔ فلان را قبول داریم، خطبهٔ متقین را قبول داریم و وصیت به حاضرین را قبول داریم ولی تا رسیدن به «**وَ إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ**»^۱ این را قبول نداریم! جمل را قبول داریم ولی این مقدارش را که «**وَ أَمَّا عَائِشَةُ فَقَدْ أَدْرَكَهَا ضَعْفُ رَأْيِ النِّسَاءِ**»^۲ این را قبول نداریم. حالا ما آمدیم گفتیم که بابا از ایشان بالاتر هم هست. از اینها بالاتر هم هستند. گفتند که چرا گفتید؟! چه کسی به شما گفته که این را بگویید!؟

تلمیذ: (تُؤْمِنُ بِنِعْمَتِ رَبِّهِمْ وَلَكِنْ يَكْفُرُ بِبَعْضِهَا) ^۳ ایشان عقلش نمی‌رسید...؟

^۱ . نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۹۱.

^۲ . الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۶۹: «**وَ أَمَّا عَائِشَةُ فَأَدْرَكَهَا رَأْيِ النِّسَاءِ**». نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۱۸: «**وَ أَمَّا فُلَانَةٌ فَأَدْرَكَهَا رَأْيِ النِّسَاءِ**».

^۳ . سوره نساء(۴) آیه ۱۵۰. حیات جاوید، ص ۳۳ و ۳۴.

«ما به بعضی از آیات که مطابق میل و سلیقه و مصلحت شخصی و اجتماعی ماست، ایمان می‌آوریم و به بعضی که مخالف مصالح ماست، کفر

عین مرحوم بهشتی که وقتی در آلمان بودند از ایشان سؤال کردند دربارهٔ این آیه قرآن که ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۱ شما چه می‌گویید؟ ایشان می‌گویند که تا آنجایی که ما از اسلام فهمیدیم اسلام قانون مساوات است. یعنی آیه را قبول نداریم! حالا بندهٔ خدا آقای مطهری نگفته است که قرآن را قبول نداریم اما ایشان دیگر عالی‌تر کرد و گفت که تا آنجا که ما از اسلام می‌دانیم قانون مساوات است! یعنی قبول نداریم حالا خجالت می‌کشد [این را بگویید] یک حرف دیگر است صاف یعنی قبول نداریم! من آمدم گفتم که آقا حق چیز دیگر است؛ حق بالاتر است و ضوابط و ملاکاتش هم این است و برای افرادی که می‌خواهند به آنجا برسند من آمدم این کتاب را نوشته‌ام و الاً برای افرادی که بیایند بگویند که آقا اصلاً نگاه کردن به این کتاب حرام است، من که برای آنها این را نوشتم!! برای آنهایی که بلند شوند به جای اینکه بروند فکر کنند و در مطالبش

می‌ورزیم.»

^۱. سوره نساء (۴) آیه ۳۴. رساله بدیعه، ص ۷۸:

«مردان بر زنان قیومیت دارند.»

تفحص و تحقیق کند بیایند بگویند که این آقا آمده به آقای مطهری در اینجا اعتراض کرده است. یکی آمده گفته که ایشان که هر کسی را در این کتاب نوشته رد کرده است! چه کار کنم؟! بیایم اثبات کنم؟! اولاً ما هر کسی را در این کتاب نیاوردیم رد کنیم این طور نبوده است. بالأخره از زمان خلقت آدم تا زمان ظهور حضرت میلیاردها میلیارد افراد بشر بودند، ما به مناسبت مطلب آمدیم افرادی را که موقعیت آنها بالمجاز یا بالحقیقه دارد جایگزین موقعیت حق در مواضع مختلف می شود، آنها را روشن کردیم از نظر علمی آقای مطهری را آمدیم روشن کردیم فایده ندارد، از نظر حالی آن آقای کذا آن شیخ جعفر ... روشن کردیم فایده ندارد. از نظر کسانی که الآن در جامعه به عنوان مرتبط با امام زمان هستند و اخبار از مسائل ظهور و فلان می دهند فایده ندارد، ببینید یکی یکی [بررسی کردیم] از نظر افرادی که اینها به جاهایی رسیده اند ولیکن هنوز به آن عرفان دسترسی پیدا نکرده اند فایده ندارد. اگر اینها را مطرح نکنم پس بیایم چه بگویم؟! چه مثالی بیایم

بزنم؟! هان؟! پس چه بیایم بگویم؟! باید بگویم که این در عین اینکه دارای این مقام است [فایده‌ای ندارد] اگر من نگویم که آقای حداد به شیخ جعفر مجتهدی گفتند که تو حاضری آنچه که داری را از تو بگیرم و بهترش را به تو بدهم، بدنش شروع به لرزیدن کرد و گفت که نمی‌دهم، تا من این را نگویم چه کسی می‌تواند فرق بین این مکتب و آن مکتب را بفهمد با این همه مسائل و خوارق عاداتی که خودشان شنیدند و از افراد دیدند چه کسی می‌تواند بفهمد؟! باید در اینجا یک مسئله‌ای مطرح بشود که بین این مکتب و آن مکتب، این فرق هست. این مکتب امام صادق علیه‌السلام است که به آن هندی می‌گویند که اسلام را قبول نکن. می‌گویند که قبول نمی‌کنم. می‌گویند: تو که گفتی من مخالفت با نفس می‌کنم! مخالفت با نفس کرد امام همه را از او گرفت و گفت که حالا به او بهترش را می‌دهم.^۱ از اصحاب خاص موسی بن جعفر یا امام صادق شد. هر کاری هم می‌کرد اینها می‌گویند که این هم دارد همان کار

۱. کشکول، بحرانی، ص ۳۵۸.

را می کند. آن کسی که می گوید: به فضل مولا چشمم را که می بندم همه کره زمین را می بینم این دارد آنانیت خودش را می گوید. این را چه کسی می فهمد؟! پشت کتاب ایشان هم زدند و می گویند که عجب! راست می گوید. راست هم می گوید نه اینکه دروغ بگوید. اگر دروغ می گفت دروغش برملا می شد! راست می گوید ولی این راست آیا حکایت از تحقق از یک امر حق می کند یا نه؟ از کدام مسئله این راست دارد حکایت می کند و از کدام مطلب دارد پرده برمی دارد؟!

چه بسا افرادی که از همین مطالب با من تماس گرفته اند و به یک مطالب و مسائلی رسیده اند. حالا آن کسی که می آید و اعتراض می کند و می گوید که آقا این فلان است. تو نخوان! آن کسی که می آید این کتاب را تحریم می کند. خب تو نخوان! من اصلاً این را برای تو ننوشته ام که تو می آیی تحریم می کنی! این برای تو نیست این برای کسی است که **لِمَنْ كَانَ لَهُ** **عَقْلٌ!**

تلمیذ: آقای حداد که می گفتید بروز می داد...

استاد: نه، عرض کردم آقای حداد اصلاً در این

معرض نبود و اصلاً راهش مخالف نبود.

تلمیذ: پس چرا می‌دادند؟

مکتب عرفان مکتب ورشکستگی!

استاد: طرف آمده اصرار می‌کند و یقه آقای حداد را گرفته رها نمی‌کند، برای این است نه اینکه ایشان خودشان بگویند که آقا این طور بکن. طرف آمده - الان هم آن آقا هست - آقای حداد را رها نمی‌کند آقا هم می‌خواهد راحتش کند می‌گوید که آقا برو این را چیز بکن والا اصلاً مکتب خود آقای حداد مکتب ورشکستگی بود! طرف اصلاً ورشکست بشود! حالا در این زمینه مسئله زیاد است. مکتب آقای حداد مکتب گرفتن بود! بابای طرف را دستش می‌دهد تا چیز کند نه اینکه بادش کند بادش کند اینکه هنر نیست! همه چیز به راه و منظم و سر جا باشد بعد ذکر یونیه مان را هم می‌گوییم بعد «یا هو» را هم می‌کشیم و فلان می‌کنیم. آیا این هنر است!؟

تلمیذ: آیا این برای او ضرر نداشت!؟

استاد: بله ضرر دارد. ضرر همین است که تا حالا

همین طور مانده است!

تلمیذ: پس چرا به او می‌دادند؟

استاد: چون خودش می‌خواهد! و خودش بیش از این نمی‌خواهد یعنی آقای حداد فکر این را

می‌کنند که این در یک ظرفیتی هست که اگر این کار را انجام ندهند اصلاً ممکن است که این مقدارش را هم از دست بدهد! آخر آن کسی که بلند می‌شود می‌آید وضعیت آقای حداد را می‌بیند و درعین حال یک هم‌چنین تقاضایی می‌کند آخر این شعور دارد که می‌آید یک هم‌چنین مسئله‌ای را تقاضا می‌کند؟! یا اینکه حداقل بیاید بگوید که آقا اینها می‌آیند مالیات می‌گیرند [حالا آقای حداد] خودش بخواهد به او بدهد، نخواهد ندهد، آن دیگر دست خودش هست و اختیار با خودش هست اما وقتی که این طور است ایشان می‌آیند چه کار می‌کنند؟ تو می‌خواهی تا این حد بیایی، من هم تا این حد تو را نگه می‌دارم اما اگر می‌خواهی بالاتر بیایی نباید تقاضا کنی. دست خودت هست. آقای حداد این طور بود و می‌گفتند که دست خودتان هست. اینها افرادی بودند که اصلاً خودشان را در معرض قرار می‌دادند و کار و زندگی‌شان این بود.

من مسائل و داستان‌هایی از همین‌ها دارم که تا حالا بیان نکردم یعنی ما در مقام کوبیدن که نیستیم تا

بیایم طرف را بکوبیم که فلان جا چه کار کرد و فلان جا چه کار کرد. نه! فقط همین یک رونمایی و یک برداشتی از مسئله که به دست بیاید تا انسان فرق را بفهمد.

خب این جلسه هم که این مطالب [گفته شد] و به قول آقای ... می گفت که فلانی مباحثات تو عین مرحوم آسید جلال آشتیانی می ماند که در بحث هایش همه چیز هست غیر درس!! آن وقت می گفت که در درس های تو همه چیز هست غیر درس!! گفتم که خیلی خوب ما را شناختی!

ظاهراً یک مقداری مسئله مشکوک است ولیکن ما طبق چیز انجام می دهیم. بعضی ها می گویند که شب سی ام را در خود ایران دیده اند و سعودی اصلاً دو روز زودتر گرفته است! این قضیه مشکوک است ولی چون هنوز برای من مسجل نشده لذا ما هم ...

تلمیذ: حاجی هایی که به مکه می روند اعمالشان را باید طبق ماه آنها انجام بدهند؟

استاد: بله، اصلاً این قضیه مشکوک است. ببینید

اگر یقین داشته باشند به نحوی که هیچ جای شکی در آن نباشد که این هم خیلی کم اتفاق می افتد اینها باید احتیاطشان را بکنند.

تلمیذ: اجازه می دهند به منی و عرفات بروند؟

استاد: آنها کاری ندارند و اشکال ندارد شما تا ده

روز دیگر هم می‌توانید در منی بمانید.

تلمیذ: از ائمه علیه‌السلام نقل شده که...

استاد: بله، روایت در این زمینه داریم یعنی منظور

ائمه این است که در این گونه موارد تفحص نکنید

نه اینکه یقین پیدا کردید. یعنی تفحص نکنید و بنا را

بر اعلان حکومت بگذارید و هرچه حکومت

[اعلام] کرد همان است ولی مسائل تقیه و اینها هم

هست.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد